



تقریر درس خارج فقه الزکاة آیت الله اراکی دامت برکاته

مقرر	حجت الاسلام	قادر بریسم	جلسه	۳۲	تاریخ	۱۴۰۳ / ۱۰ / ۰۱
عنوان ۱	فقه الزکاة الخاص					
عنوان ۲	زکات الأموال					
عنوان ۳	شرایط وجوب زکات الأموال					
عنوان ۴	مسألة دوم عروه					
عنوان ۵	ادامه بحث در فروع مترتب بر استحباب زکات در مال صبی					
عنوان ۶	فرع اول: استحباب اخراج زکات مال التجارة مجنون بر ولی • دلیل استحباب					

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطيبين الطاهرين

درآمد بحث

گفتیم مرحوم صاحب عروه بعد از بحث درباره شروط وجوب زکات، مسائل و فروعی را مطرح می کنند. به مسئله اول پرداختیم و فروع مسئله اول را هم بحث کردیم. آخرین فرع مسئله اول این بود که بحث مسئله اول درباره استحباب اخراج زکات از مال صبی بود. گفتیم این نیز خودش فروعی دارد که آخرین فرعی این بود: «ولولم يؤدّ الولي إلى أن بلغ المولى عليه، فالظاهر ثبوت الاستحباب بالنسبة إليه»^۱. که اگر ولی اخراج زکات نکند، همان زکات مستحبی که گفتیم البته در دو بخش از مال صبی، یکی غلاتش و دیگری مال التجارة صبی. گفتیم در این دو بخش استحباب ثبوت زکات هست و ولی می تواند زکات را اخراج کند. اگر زکات را اخراج نکرد، صبی بعد از بلوغش می تواند زکات آن سنین قبلی را از مال التجارة و یا از غلاتش اخراج کند. گفتیم بله، می تواند به تقریبی که قبلاً با تفسیری بیان شد.

مسألة دوم عروه

بحث امروز ما در مسئله دوم است. از این مسائلی که مرحوم صاحب عروه مطرح کرده می باشد؛ متن مسئله دوم چنین است:

«يستحبّ للولي الشرعي إخراج زكاة مال التجارة للمجنون دون غيره من النقيدين كان أو من غيرهما»^۲؛

۱. العروة الوثقى (للسيد اليزدي)؛ ج ۲، ص ۲۶۵.

۲. همان.

برای ولی شرعی اخراج مال التجاره مجنون مستحب است؛ اما فقط مال التجاره، نه سایر اموال مجنون، چه نقدینش و چه غلاتش اگر داشته باشد. خب اینجا ما دو مطلب داریم، دو مسأله یا دو فرع فعلاً در این یک مسأله گنجانیده شده است:

فرع اول: استحباب اخراج زکات مال التجاره مجنون برای ولی است. ولی شرعی می تواند مال التجاره مجنون را اخراج کند و زکات مال التجاره مجنون را بپردازد. این فرع اول این مسأله است.

فرع دوم: این مسأله این است که اخراج زکات از سایر اموال مجنون، نه، چنین استحبابی ندارد. این استحباب مخصوص استحباب اخراج زکات است از مال التجاره مجنون.

پس ما اینجا دو بخش داریم، دو فرع داریم که باید بحث کنیم.

فرع اول: استحباب اخراج زکات مال التجاره مجنون بر ولی

فرع اول استحباب اخراج زکات از مال التجاره مجنون است.

دلیل استحباب

دلیلش دو روایت است که در این باره وارد شده. این دو روایت عبارتند از روایت اول که صحیح است. و روایت دوم البته بنابر مبنای ما صحیح است. روایت اول سندش چنین است:

روایت اول: «کلینی رحمته الله عن محمد بن اسماعیل عن الفضل بن شاذان عن بن ابی عمیر عن عبد الرحمن بن الحجاج - که همه روایت سند ثقاتند - قال:

«قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: أَمْرَأَةٌ مِنْ أَهْلِنَا مُخْتَلِطَةٌ أَعْلَيْهَا زَكَاةٌ؟ فَقَالَ: إِنْ كَانَ عَمَلٌ بِهِ فَعَلَيْهَا زَكَاةٌ وَإِنْ لَمْ يُعْمَلْ بِهِ فَلَا»^۲.

این «إِنْ كَانَ عَمَلٌ بِهِ» معلوم است که مراد مال التجاره است؛ چون «عمل» در اینجا یعنی تجارت. این روایت اختصاص به مال التجاره دارد که می فرماید اگر مال التجاره است اینجا یستحب الإخراج. «وَإِنْ لَمْ يُعْمَلْ بِهِ فَلَا». خود این بخش دوم روایت هم دلالت دارد بر بخش دوم یا فرع دوم مطلب که «أَمَّا مِنْ غَيْرِهِ فَلَا»؛ چون «إِنْ لَمْ يُعْمَلْ بِهِ» شامل همه اموال مجنون می شود که اگر مال التجاره او نباشد، لا یستحب. مگر اینکه گفته شود که «إِنْ لَمْ يُعْمَلْ بِهِ» مخصوص مال التجاره است. بنابراین نتیجه اش این می شود که در مال التجاره مجنون زکات استحبابی وجود دارد و ولی شرعی او می تواند زکات استحبابی مال مجنون را از مال التجاره اش اخراج کند، ولی از غیر مال التجاره اش نه.

روایت دوم: باز مرحوم کلینی نقل می کند: «عن محمد بن یحیی الحمد بن محمد عن العباس بن معروف عن علی بن مهزیار عن الحسین بن سعید عن محمد بن الفضیل عن موسی بن بکر». موسی بن بکر فیه حدیث؛ ولی چون از کسانی است که مشایخ ثلاثه از او روایت کرده اند، از نظر ما موسی بن بکر ثقة است. قال:

«سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام [امام کاظم عليه السلام] عَنْ أَمْرَأَةٍ مُصَابَةٍ وَلَهَا مَالٌ فِي يَدِ أَخِيهَا، هَلْ عَلَيْهِ زَكَاةٌ؟»

زنی است که این زن گرفتار است؛ یعنی جنون دارد. مالش نزد برادرش است، «هَلْ عَلَيْهِ زَكَاةٌ؟»؛

۱. یعنی مجنونه؛ اینکه در فارسی هم می گویم فلانی قاطی کرده از همین جاست (مختلطة)؛ [معظم له].

۲. وسائل الشیعة؛ کتاب الزکاة، ابواب من تجب علیه الزکاة، ب ۳، ح ۱.

«قَالَ: إِنْ كَانَ أَخُوها يَتَجَرَّبُهُ فَعَلَيْهِ زَكَاةٌ»^۱؛

اگر برادرش با این مال تجارت می کند، بله، در این مال، زکات هست.

حالا در این «فَعَلَيْهِ» اگر بگوییم ضمیر به مال برمی گردد، یعنی در مالش زکات است. اما اینکه این زکات را چه کسی باید اخراج کند این مطلب در آن نیست. قاعده این است که ولی شرعی بتواند زکات را اخراج کند. اگر هم گفتیم نه، این «علیه» به «أخ» برمی گردد، این معنایش این است که این زکات را هر کسی اخراج کرد می تواند اخراج کند؛ چون «أخ» خصوصیتی ندارد، ولایت هم که ندارد. ولی هم که نیست پس هر کسی می تواند اخراج کند؛ چون وقتی استحباب زکات در مال صبی ثابت شد، قبلاً گفتیم که این استحباب، استحباب وضعی است. یعنی در مال صبی یا مجنون این حصّة زکات ثابت شده. وقتی که ثابت شده، هر کسی می تواند این زکات را اخراج کند و به مستحقش بدهد و اگر حاکم شرع مبسوط الید باشد باید البته با اجازه او انجام شود. در محل خود خواهیم گفت که اصل در زکات این است که به ولی امر داده شود، مگر خود ولی امر تجویز کند که هر کسی زکات خودش را می تواند در مصرف خود بپردازد، در مسأله زکات داریم که «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً...»^۲ اصلاً خطاب به کیست؟ خطاب به ولی امر است. لذا فقهای ما که تقریباً اجماعی است که می گویند اگر ولی امر مطالبه کرد، باید به ولی امر زکات داده شود. اگر مطالبه نکرد، نه، خودتان می توانید زکات را به مصرف خود برسانید. اگر زکات را ولی امر مطالبه نکرد، خود طرف می تواند زکات را پرداخت کند.

حالا این بحثی است که بعدها می آید. ما خواهیم گفت که ظهور روایاتی که می فرماید زکات را بپردازید ظهور در حکم حکومتی دارد؛ یعنی تجویز بما هو حاکم. این طور نیست که حکم شرعی این باشد که هر کسی خودش می تواند هر زمانی که خواست زکات مال را بپردازد و به مصرف خودش برساند. لذا اگر حاکم مبسوط الیدی بود باید با اذن حاکم مبسوط الید، زکات را پرداخت در جاهایی که مصارف زکات هستند، نه بدون اذن او. حالا این حرفی است که در محل خود می آید.

پرسشگر: ...

معظم له: بعداً خواهیم گفت اینکه شخص می تواند خب چون معلوم است آن سه مورد کار ولی امر است. منتها می گوئیم همه اش کار ولی امر است؛ منتها نسبت به مابقی این سه تا، روایاتی داریم. علت اینکه بعضی ها می گویند خود طرف می تواند بپردازد، چون در روایت داریم که آمد خدمت امام و حضرت فرمود خودت زکات مالت را بده و به مستحق برسان. بله، وقتی امام بگوید، این حکم، حکم بما هو حاکم است. نه به معنی اینکه حکم شرعی این است که هر کسی خودش زکات را می تواند به مستحق بپردازد.

خلاصه شاهد ما این است که می فرماید: «إِنْ كَانَ أَخُوها يَتَجَرَّبُهُ فَعَلَيْهِ زَكَاةٌ»، اینجا ما باید حمل کنیم «أخ» را یا به «أخی» که مأذون از طرف ولی شرعی است یا «أخی» که خودش وصی است. چون در بعضی روایات دیگر داریم که «أخ»، وصی است، یا اینکه نه؛ چون ثبوت استحبابی زکات، ثبوت وضعی فی المال است، هر کسی می تواند این زکات را اخراج کند و به مستحقش بدهد. به نظر می رسد این معنا اثباتش مشکل است که هر کسی بتواند زکات را اخراج کند و بپردازد

۱. همان؛ ح ۲.

۲. سورة توبه: ۱۰۳.

وگرنه در زکات واجب هم باید همین گفته شود. که اگر مال، مال صبی یا مجنون باشد در جایی که زکات واجب شد هر کسی می تواند زکات مال صبی یا مجنون را بپردازد. مثلاً فرض کنید در غلات یا اگر در نقدینی که إذا اتجر به، اگر کسی قائل شد که هر کسی می تواند زکات مالش را بدهد، بسیار بسیار مشکل است. ظاهراً این «إِنْ كَانَ أَخُوها يَتَجَرُّ بِهِ فَعَلَيْهِ زَكَاةٌ» را باید حمل کرد بر اینکه این «فَعَلَيْهِ زَكَاةٌ» ظاهرش این است که «علی المال زکاة»؛ اما اینکه چه کسی بپردازد طبق شرایطش. اگر این «أخ» مجاز بود از ولی امر، فبها، اگر نه باید از ولی امر یا ولی شرعی به طور کلی اجازه بگیرد. این از دو روایت.

بنابراین این بخش از متن صاحب عروه که فرمود: «يَسْتَحَبُّ لِلْوَلِيِّ الشَّرْعِيِّ إِخْرَاجَ زَكَاةِ مَالِ التَّجَارَةِ لِلْمَجْنُونِ»، این با این دو روایت ثابت شد و هر دو روایت هم گفتیم صحیح السند هستند و دلالتشان تام است بر اصل استحباب.

چرا می گوئیم استحباب با اینکه ظهور در وجوب دارد؟ ما گفتیم چون در محل خود نفی وجوب ثابت شده است. حالا این نفی وجوب نسبت به ما سوای مال التجاره مجنون هم ثابت است. اینکه نسبت به مال التجاره مجنون می گوئیم استحباب اخراج زکات هست و گفتیم نسبت به غیر مال التجاره استحباب نیست، دلیلش همان ادله ای است که دال بر اشتراط عقل است در مطلق حکم زکات. در خود زکات که گفتیم در مطلق حکم زکات هم وجوباً و هم استحباباً عقل شرط است. می گوئیم اصل ادله اثبات زکات منصرف از صبی و مجنون است؛ اطلاق وجوب زکات شاملش نمی شود تا بخواهیم بگوئیم که مثلاً با چه دلیلی ما استثنا بزنیم مجنون و صبی را؛ چون صبی و مجنون قابلیت خطاب تشریعی ندارند. خطاب تشریعی به کسی است که اراده داشته باشد. کسی که اراده ندارد، خطاب تشریع به او تعلق نمی گیرد. این معلوم است مگر اینکه کسی معتقد باشد که خطاب وضعی به او تعلق می گیرد. مثلاً این آیه شریفه که می فرماید: «إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَساكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا...»^۱، یا روایاتی که با این مضمون هست که: «ان الله جعل قوت الفقراء في اموال الاغنياء»^۲، این روایات ظهور در حکم وضعی دارد. در حکم وضعی دیگر مجنون و صبی و عاقل ندارد. لذا مجنون هم مدیون می شود؛ دین به مجنون تعلق می گیرد. مثلاً اگر پدری مدیون بود، از دنیا رفت و وارثی غیر از یک ولد مجنون نداشت. باید از مال این مجنون دین میت را بدهند. دین منتقل می شود به مجنون که حکم وضعی است. صبی و مجنون احکام وضعیه بر آنها مترتب می شود. اگر مجنون مالی را اتلاف کرد مالی هم داشت، ضمان که حکم وضعی است بر او مترتب می شود. بله حکم تکلیفی ندارد؛ مجازاتش نمی کنند، زندانش نمی کنند. اما حکم وضعی که عبارت از ضمان باشد در مالش وجود دارد. می توان گفت که ادله عامه تکلیف، حکم تکلیفشان متوجه مجنون نمی شود، متوجه صبی نمی شود. اما اگر لسانشان لسان وضع بود ممکن است گفته شود که اینجا لسان، لسان وضع داریم: می فرماید «ان الله جعل قوت الفقراء في اموال الاغنياء»، حتی می شود گفت آیه دیگر زکات که در قرآن آمده: «إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَساكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ...»^۳، ممکن است کسی بگوید این «لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَساكِينِ» ظهور در حکم وضعی دارد. اگر قائل شدیم به ثبوت حکم وضعی، اینجا باید بگوئیم دلیل باید اخراج کند

۱. همان: ۶۰.

۲. «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ جَعَلَ لِلْفُقَرَاءِ فِي أَمْوَالِ الْأَغْنِيَاءِ مَا يَكْفِيهِمْ وَلَوْلَا ذَلِكَ لَزَادَهُمْ وَإِنَّمَا يُؤْتُونَ مِنْ مَنَعٍ مَنْ مَنَعَهُمْ»؛ [وسائل الشيعة؛ كتاب الزكاة، ابواب ما تجب فيه الزكاة، ب ۱، ح ۹].

صبی و مجنون را از تحت این حکم عام. اگر گفتیم از اول دلیل تشریع شاملشان نمی شود به دلیل انصراف و اینکه چون قابلیت خطاب تشریعی ندارند، خب این خارج از حکم است. اما اگر گفتیم بله، قابلیت حکم تشریعی ندارند؛ اما قابلیت خطاب حکم تکلیفی ندارند و نه وضعی. چه بسا شامل خطاب حکم وضعی بشوند. همچنین اگر گفتیم حدیث رفع القلم موجب نفی زکات از مجنون و صبی است. در رفع القلم. ممکن است کسی بگوید مراد از رفع قلم، رفع قلم تشریع است مطلقاً چه وضعاً و چه تکلیفاً. «رفع القلم عن الصبی حتی یحتلم و عن المجنون حتی یفیک و عن النائم حتی یتقیظ». رفع القلم عن المجنون مطلقاً پس هیچ حکم تشریعی مطلقاً برای مجنون ثابت نیست. این را هم ما در محل خودش گفتیم که اینجا رفع القلم، ظهور در رفع امتنانی دارد؛ یعنی امتناناً و تخفیفاً. از باب لطف است. مولا در حق صبی و مجنون و از باب امتنان بر آنها، این ثقل و این کلفة، این مؤونه از دوش مجنون رفع شده است. ولی کلفة و مؤونه در حکم تکلیفی است. آن وقت رفع القلم، ظهور در رفع قلم تکلیف دارد. مگر اینکه گفته شود کلفة و مؤونه اعم از حکم تکلیفی و وضعی است. حکم وضعی هم کلفة و مؤونه است. بعضی ها گفتند این قلم، قلم مؤاخذه است؛ چون قلم مؤاخذه است پس شامل صبی و مجنون نمی شود. ما در محل خود گفتیم که این قلم، ظهور در قلم تشریع است. رفع قلم تشریع ظهور در امتنان دارد. تشریع در جایی از صبی و مجنون برداشته می شود که کلفتی باشد و رفع آن به نفعش باشد. نه اینکه آنجایی که رفع به نفعش نیست هم رفع شده باشد. مثلاً بگوییم، بنابراین بر صبی مستحب نیست نماز بخواند یا حج بجا بیاورد؛ درحالی که این ها قطعاً برای صبی استحباب دارد. استحبابی که ولی امر کند، از باب امر به امر. و لذا قائل به صحت عبادت صبی می شوند قاعدتاً. حداقل صبی ممیز که بداند نماز چیست و نماز چگونه می شود انجام داد. چرا قائل به صحت عبادت صبی هستیم؟ چون رفع قلم، رفع امتنانی است. آن چیزی که رفعش به نفع صبی است برداشته می شود، مثل قلم الزام یا همان تکلیف الزامی. اما رفع استحباب که به نفع صبی نیست؛ بلکه ثبوتش به نفع صبی است. صبی اگر تمایل داشت که عمل مستحبی انجام بدهد برای چه از او رفع قلم بشود؛ درحالی که در این رفع، امتنانی نیست. لذا این رفع قلم چون امتنانی است شامل احکام مستحب به طور کلی نمی شود. شامل این زکات استحبابی در مورد مال التجاره مجنون نمی شود.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين